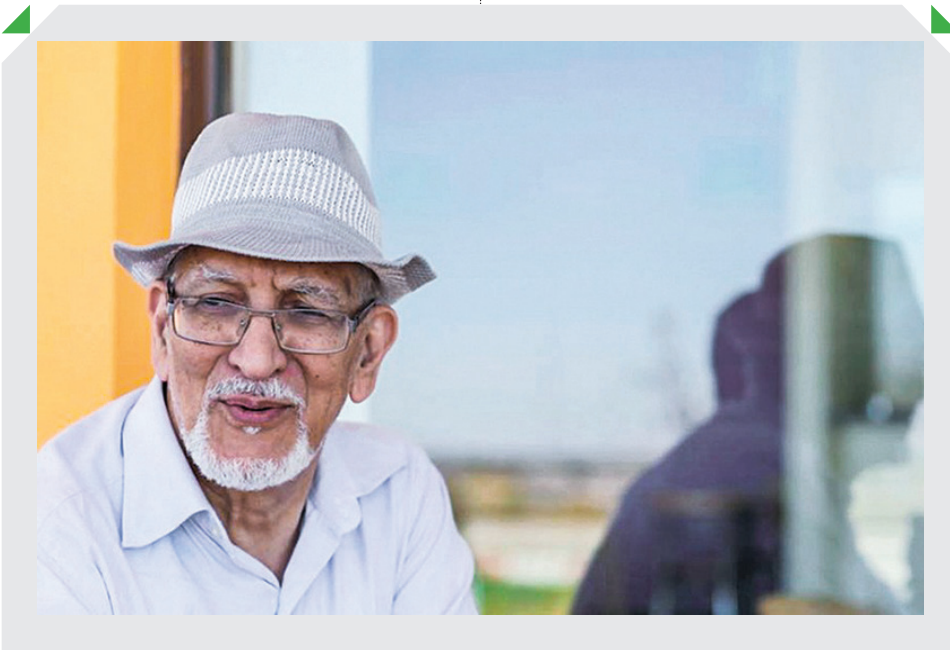


گفت‌وگو با هادی بیگی ملک‌آباد درباره پروژه فکری طاها عبدالرحمان، برگزیده بخش بین‌الملل سیزدهمین جشنواره فارابی

## مواجهه فعال با مدرنیته غربی



طاها عبدالرحمان بی‌شک یکی از مهم‌ترین متفکران جهان عرب به‌شمار می‌آید. متفکری که نه تنها نمی‌خواهد جهان اسلام در تمدن غرب هضم شود، بلکه به دنبال تاسیس یک مدرنیته اسلامی است و نظرات خاصی در نقد غرب دارد. او یکی از برگزیدگان بخش بین‌الملل سیزدهمین دوره جشنواره فارابی است. به همین بهانه برای آشنایی با بخشی از پروژه فکری او با هادی بیگی ملک‌آباد، پژوهشگر اندیشه معاصر مسلمین به گفت‌وگو پرداختیم. بیگی ملک‌آباد ضمن نگارش چندین مقاله درباره طه عبدالرحمان دو کتاب درباره وی به رشته تحریر درآورده و عضو هیات علمی گروه جامعه‌شناسی واحد علوم و تحقیقات تهران است. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

|||

**برای شروع بحث درباره پروژه فکری طاها عبدالرحمان، خوب است از نگاه او به فلسفه آغاز کنیم. او چه رویکردی نسبت به فلسفه اسلامی و یونانی دارد؟**

نگاهی که ایشان به فلسفه دارد از مولفه‌های مهم اندیشه اوست. چه فلسفه یونانی که وارد جهان اسلام شد و چه فلسفه مطلوبی که خودشان به آن فلسفه می‌اندیشند. ایشان از آغاز تمدن غرب را تمدن عقل و لوگوس و تمدن اسلامی را تمدن عمل یا ایتوس معرفی می‌کند. طبیعتاً اینکه اولویت با نظر باشد یا عمل، مباحث و بناها را تغییر می‌دهد. در باب فلسفه یونانی طاها عبدالرحمان بر این نظر است که الهام گرفته از تمدن لوگوس است. یعنی عقل مدار است و تمام ممارسات فلسفی در این دستگاه فکری با سیطره عقل و مفهوم صورت می‌پذیرد. او بر این نوع فلسفه ایرادهایی دارد. برای مثال اینکه عقل ذات یا جوهر داشته باشد، ایشان این موضوع را نمی‌پذیرد. چرا نمی‌پذیرد؟ به واسطه آن تمایز و تفاوتی است که تمدن غرب با تمدن جهان اسلام دارد. ایشان چون توجه خاصی به داشته‌های جهان اسلام دارد و داشته‌های جهان اسلام را مانند یک کل منسجم در نظر می‌گیرد و طبیعتاً می‌خواهد برای این دستگاه نظری پردازش کند، می‌گوید در جهان اسلام و تمدن اسلام خصوصاً در قرآن هیچ وقت عقل به صورت اسمی استعمال نشده است. ما هرچه استعمال عقل در قرآن داریم استعمال فعلی است و این مطلب را می‌رساند که عقل ذات و جوهر نیست بلکه یک فعل است.

طبق تصریح آیات قرآن، ایشان تعقل را یک فعل می‌داند و همان گونه که فعل چشم، دیدن است و فعل گوش، شنیدن است، فعل قلب را تعقل می‌داند و بر همین مبنا ایشان تعریف یونانی از انسان - که انسان را حیوان ناطق با حیوان عاقل می‌داند - را کنار می‌گذارد و از این تعریف عدول می‌کند و می‌گوید که این تعریف با تمدن جهان اسلام همخوانی ندارد. چیزی که ما می‌توانیم انسان را براساس آن تعریف کنیم و براساس نظام معنایی جهان اسلام باشد این است که ما انسان را به اخلاق تعریف کنیم. ایشان می‌گوید: «انسان حیوان عامل است. حیوان ناطق نیست. یعنی حیوان عمل‌کننده و کنشگر است.» در بین عمل‌ها بهترین اعمال از نظر ایشان عمل دینی است و از میان اعمال دینی برترین اعمال، اعمال عبادی است. در نهایت ایشان انسان را به حیوان عابد تعریف می‌کند و می‌گوید این تعریف با انسان‌شناسی جهان اسلام مطابق است و وجه تمایز یک انسان از حیوان همان عبادت است و صرف اینکه بگوییم انسان ذاتی دارد و یک جوهر عقلی دارد پس در هر صورت انسان است، را نمی‌پذیرد. از این جهت تعریف طاها عبدالرحمان با تعریف حکمت اسلامی یا حکمت متعالیه از انسان متفاوت است. هر چند ملاحظه‌ای هم انسان را نوع متوسط می‌داند یعنی انسان در یک میانه قرار گرفته است که می‌تواند از بالا تبدیل به ملائک و از سمت پایین تبدیل به پهایم بشود.

طاها عبدالرحمان در باب فلسفه اسلامی از همان ابتدا اعلام کرد که من ضدیتی با جناب ابن‌رشد دارم و ایشان یک نوشته‌ای هم ارائه کرد که «لماذا لست رشدیا؟» یعنی رشدی نیستی و اعتراض‌هایی بر ابن‌رشد کرده است. لذا عبدالرحمان را یک متفکر ضد ابن‌رشد می‌شناسند. چرا ایشان با ابن‌رشد مخالف است؟ وجه مخالفت طاها عبدالرحمان با ابن‌رشد این است که ایشان می‌گوید ابن‌رشد یک مقلد محض فلسفه یونانی بود. او یک یونانی بود که به زبان عربی می‌نوشت و از این جهت

وقتی به ابن‌حزم مراجعه می‌کنید و مباحث اصالت التسمیه ایشان را پیگیری می‌کنید می‌بینید که ادامه یک روند است. این فلسفه‌ای که امثال ابن‌حزم و ابن‌تیمیه و... به آن فکر می‌کنند چه نوع فلسفه‌ای است؟ این فلسفه بیشتر رنگ‌وبوی کلام دارد. بیشتر رنگ‌وبوی اصول‌العیاید دارد تا فلسفه برهانی و چیزی که ما می‌شناسیم. از یک جهت در دنیای جدید پیوندهایی بین رویکرد فلسفی این آقایان مثل ابن‌تیمیه و ابن‌حزم و طاها عبدالرحمان با فلسفه تحلیلی و حتی پوزیتیویسم منطقی وجود دارد.

زمانی مقایسه‌ای بین آرای ابن‌حزم و ابن‌رشد داشتیم که مشابهت‌های زیادی وجود دارد. فلسفه تحلیلی ضدیت با فلسفه و با امر کلی دارد. اصلاً فلسفه را شناختاری نمی‌دانند و به قول آنها مسائل فلسفه مساله نیست. اینها شبه مساله است. مسائل فلسفی حل نمی‌شوند و منحل می‌شوند. یعنی آن نگاه شناختاری به فلسفه را ما در فلسفه تحلیلی با پوزیتیویسم نداریم. فلسفه اگر بخواید باقی بماند چیزی می‌شود شبیه به سازوکاری که در حل تعقیدات زبانی به ما کمک می‌کند یا اگر علوم در مسیر عمل با مشکلات معنایی مواجه شوند، فلسفه آن را حل می‌کند. یعنی یک فلسفه خادم و پادوی می‌خواهند.

جناب طاها عبدالرحمان بر همین مبنا نسبتی با فلسفه تحلیلی و پوزیتیویسم‌های منطقی داشت و حتی او را متهم می‌کردند که ایشان طرفدار پوزیتیویسم‌های منطقی است. در صورتی که خودش انکار می‌کرد ولیکن در بعضی جاها مواضعی که درباره فلسفه دارد با مواضع تحلیلی‌ها جمع می‌شود و همان گونه که گفتیم آرای ابن‌تیمیه و ابن‌حزم هم با امثال وینگنشتاین قرابت‌هایی دارند. لکن نتیجه ممارست‌های فلسفی طاها عبدالرحمان تاسیس یک فلسفه به نام فلسفه تداولی یا فلسفه کاربردی است. فلسفه‌ای که مشکلات را حل کند. فلسفه‌ای مثل فلسفه تحلیلی که تعقیدات زبانی و تغییرات معنایی را حل کند. فلسفه‌ای که مسائل موجود مثل آزادی فلسطین را فلسفه‌پردازی کند و فلسفه‌ای که برای مقاومت فلسفه‌پردازی کند. این یک فلسفه کاربردی و تداولی و استعمالی است. جناب طاها عبدالرحمان مبتنی بر همین نگاه فلسفی تداولی برای جریان مقاومت و خصوصاً حزب‌الله لبنان دست به فلسفه‌پردازی زده است و کتاب الحداثه و المقاومة را نوشت که یک نوع فلسفه‌پردازی کاربردی در دفاع و حمایت از حزب‌الله است و بعد در کتاب الحق العربی فی اختلاف الفللسفی همین معنا را دنبال می‌کند و با یک ممارست و سازوکار معنایی سعی دارد برای مساله فلسطین فلسفه‌پردازی کند. یک فلسفه تداولی و کاربردی که به فلسفه تحلیلی بسیار نزدیک است. آیا این فلسفه فلسفه‌ای است

فرصت فلسفیدن را از جهان اسلام گرفت. او مبدع نبود و ناظر بر مسائل جهان اسلام فلسفه‌پردازی نمی‌کرد. او یک شارح بود. به‌طور کلی این گونه نیست که طاها عبدالرحمان فلسفه اسلامی را که با فارابی و ابن‌سینا رشد کرده و پرورش یافته است، امتداد دهد. وقتی ایشان عقل را جوهر نمی‌داند، مسلماً نمی‌تواند با فارابی و ابن‌سینا یک جا جمع شود. آیا این به معنای ضدیت با فارابی و ابن‌سیناست؟ خیر این گونه نیست ولی او به‌زعم خود نمی‌خواهد آن کلیت سیستم فلسفی که از یونان آمد را بپذیرد. ایشان سعی می‌کند بیشتر به فلسفه جهان اسلام بپردازد. فیلسوف مطلوب از نظر ایشان نه فارابی و ابن‌سینا که ابن‌تیمیه و ابن‌حزم و... هستند. یعنی آنهایی هستند که به یک فلسفه محض اسلامی و به یک فلسفه بومی فکر می‌کردند. مثلاً جناب ابن‌تیمیه رد بر منطقیین و نقض المنطق را نوشت و با این بخش منطقی میراث یونان تا حدودی تعامل ایجاد کرد، لکن همان را بومی‌سازی می‌کند ولی آن قسم متأفیزیکی‌اش را ابتدا بر نمی‌تابد. جناب ابن‌حزم هم همین گونه است. این میراث منطقی که در شمال آفریقا است و حتی در کل جریان اشعری حضور دارد نتیجه همین نوع مواجهه این طیف از فیلسوفان اوایل است. یعنی مواجهه آنان با بخش منطقی میراث یونانی مثبت‌تر بود تا بخش متأفیزیکی. لکن همان منطق را هم به این نحو نمی‌پذیرند.

**وقتی طاها عبدالرحمان متفکر جهان عرب عقل را جوهر نمی‌داند، مسلماً**



**نمی‌تواند با فارابی و ابن‌سینا یک جا جمع شود. آیا این به معنای ضدیت با فارابی و ابن‌سیناست؟ خیر این گونه نیست ولی او به‌زعم خود نمی‌خواهد آن کلیت سیستم فلسفی که از یونان آمد را بپذیرد. ایشان سعی می‌کند بیشتر به فلسفه جهان اسلام بپردازد**